

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی- پژوهشی

سال یازدهم- شماره سوم- پاییز ۱۳۹۷- شماره پیاپی ۴۱

بررسی روانشناسی رفتار قهرمانان در شاهنامه

(ص ۱۴۱-۱۶۱)

دکتر محمدعلی داودآبادی (نویسنده مسئول)^۱ - زینب باقری^۲ - دکتر علی سرور یعقوبی^۳

تاریخ دریافت مقاله: تابستان ۱۳۹۶

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: تابستان ۱۳۹۶

چکیده

شاهنامه فردوسی از بسیاری جهات اثری منحصر به فرد است و به سبک و سیاقی نوشته شده است که کمتر کتابی را میتوان با این اثر شگفت‌انگیز مقایسه کرد. این اثر عظیم نخستین کتاب داستانی است که در آن با دقت به عنصر شخصیت پرداخته شده است. با وجود نگارش این متن در دوره‌های برونگرایی و کلی‌نگری، اشخاص داستانی شاهنامه با جزئیات روحی و درونی به خواننده معرفی میشوند و میتوان بازتاب عناصر فردیت و روحيات انسانی را به صورت کلاً مشخص و متمایزی در تمام شخصیتها به ویژه قهرمانان داستان دریافت. فردوسی در توصیف شخصیت‌های مهم شاهنامه به گونه‌ای به تصویرپردازی پرداخته است که با تحلیل روان‌شناسانه میتوان به لایه‌های پنهان روانی و شخصیتی آنان دست یافت. این امر ناشی از نگاه دقیق و توجه ویژه شاعر و یا داستان‌پردازان آن، به سرشت و روان آدمی است. اشراف و دقت نظر به شخصیت‌های اثر و بیان عواطف و روحيات و رفتار اشخاص داستانی در اقوال، کردار و موقعیت‌های داستان، باعث شکوه بیشتر شاهنامه شده است.

واژگان کلیدی: شاهنامه، داستان، شخصیت‌پردازی، قهرمان داستانی، روانشناسی.

^۱ - عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی اراک (m-davoodabadi@iau-arak.ac.ir)

^۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی اراک. (Z93.bagheri@gmail.com)

^۳ - عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی اراک (raaymand92@gmail.com)

۱- مقدمه

شاهنامه فردوسی بزرگترین اثر ملی و عصاره اندیشه و آرمان نیاکان ما در طی قرون متمادی است که مفاهیم ارزشمند این کتاب در صورت و ساختار رمزی و چند لایه، شکل یافته است. مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مساله در این اثر ارزشمند «انسان» با همه ابعاد وجودی اوست، علاوه بر این، نگاه عمیق، خرد بارور و دانش انسان‌شناسانه فردوسی، به این اثر، جلای خاصی بخشیده است. داستانهای شاهنامه با دقت و ظرافت خاصی پردازش شده‌اند و بازتاب عناصر فردیت و روحيات انسانی به صورت کاملاً مشخص و متمایزی در تمام شخصیتها به ویژه قهرمانان به چشم می‌خورد و همین دقت و بصیرت نسبت به قهرمانان داستان، زمینه نگاه روانشناسانه را به خوبی مهیا نموده است.

مطالعه دقیق برخی متون کهن نشان می‌دهد، نویسندگان و شاعران در آثار خود، قوانین و اصولی را به کار برده‌اند که اخیراً همان اصول در شکل و عناوینی جدید به عنوان علوم نوین به جهان عرضه شده‌اند. علم روانشناسی از آن علوم جدید است که خاستگاه آن وین اتریش است و فروید همان اتریشی معروف است که اتفاقاً با علاقه‌ای که به متون ادبی داشت، بسیاری از اصول و قوانین نوین مربوط به علم روانشناسی را پایه گذاری کرد.

این مقاله قصد دارد با تکیه بر متن کهن و ارزشمندی چون شاهنامه اثبات نماید، داستان پردازان این کتاب قرن‌ها قبل از نظریات علمی فروید، نکات جزیی اما مهم روانشناسی انسان را در نظر داشته‌اند و در شخصیت پرداززی داستانهای شاهنامه، آنها را بکار گرفته‌اند. تحلیل شخصیت‌های داستانی شاهنامه بر اساس نظریات روانشناسی نوین، علاوه بر این که بر ارزش این اثر عظیم می‌افزاید، دلیلی محکم است، بر مهارت بی‌نظیر داستان‌پردازان و خصوصاً فردوسی بزرگ در ژرف اندیشی و دقت در شخصیت‌پرداززی داستانهای شاهنامه.

۲- پیشینه تحقیق

شاهنامه به خاطر اهمیت فوق‌العاده‌ای که دارد، همواره مورد توجه پژوهشگران خارجی و داخلی بوده است و در مورد آن تحقیقات ارزشمندی صورت گرفته است. اما از دیدگاه نقد روانشناسی، تاکنون کتابی در مورد این اثر تالیف نشده و تنها تعدادی از پایان‌نامه‌ها و مقاله‌ها به این مهم پرداخته‌اند. آقای محمد جواد عساریان، پایان‌نامه‌ای با عنوان «تحلیل کهن‌الگویی شخصیت سیاوش، فرود و کیخسرو در شاهنامه فردوسی بر اساس نظریه پیرسون-کی‌مار» نگاشته است و در آن به تحلیل شخصیت سه تن از قهرمانان شاهنامه پرداخته است.

آقای حمید آقاجانی پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود را با عنوان «بررسی و تحلیل پنج نماد کهن الگویی در شاهنامه‌ی فردوسی براساس مکتب روانکاوی یونگ» نگاشته است. خانم عاطفه جنگلی با ترکیب سه علم نقد ادبی، اسطوره‌شناسی و روانشناسی در پایان‌نامه خود به تحلیل و نقد شخصیت‌های پهلوانی-اساطیری شاهنامه پرداخته است.

۳- توضیح چند اصطلاح

۳-۱- نهاد، من و فرامن

فروید اعتقاد داشت: شخصیت هر فرد از سه بخش تشکیل یافته است؛ نهاد، من و فرامن. (مکانیزم‌های دفاع روانی، فروید: ۵؛ نظریه و کاربست مشاوره و روان درمانی، گری: ۸۶؛ زمینه روانشناسی، اتکینسون و همکاران: ۹۴؛ رشد و شخصیت کودک، هنری ماسن و همکاران: ۴۲۱)

۱) «نهاد» مایه زندگی و پایه اصلی شخصیت افراد است. انسان با نهاد به دنیا می‌آید و در تمام مدت عمر این نهاد است که باعث تداوم زندگی فرد می‌گردد. نهاد بر اساس دریافت لذت و دوری از رنج عمل میکند و در پی ارضای کامل و فوری است. بخش غریزی شخصیت هر فرد نهاد است. نهاد هر فردی طبق «اصل لذت» عمل میکند و بدون توجه به باورها و یا موانع اجتماعی در جستجوی لذت است و از درد اجتناب میکند. (مقدمه‌ی روانشناسی، محی‌الدین بناب: ۱۳۶ و تاریخ روانشناسی نوین، شولتز: ۲۶۶/۲) نهاد «در کمال آزادی و در صورت لزوم با کمال شدت و خشونت در جستجوی برآوردن خواهشهای خود و کسب لذت و خوشی است.» (نظریه‌های شخصیت، یا مکاتب روانشناسی، سیاسی: ۱۷)

۲) «فرامن» نمودار درونی ارزشهای اخلاقی و اجتماعی است. فرامن به سوی کمال گرایش دارد و نه به سوی لذت. از این جهت درست مخالف نهاد است. فرامن بیانگر بخش

^۱ - زیگموند فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹) پایه گذار علم روانشناسی نوین است. او در ابتدا یک متخصص اعصاب بود، اما پس از مدتی به مطالعات روانشناسی پرداخت. او معتقد بود که بسیاری از رفتارهای انسان به ویژه رفتارهای پرخاشگرانه که ریشه در اختلالات روانی دارند، تحت تاثیر انگیزه‌های ضمیر ناخودآگاه میباشند، اما میتوانند با انتقال به بخش خودآگاه و از طریق معالجات روانکاوانه درمان شوند. (مکانیزمهای دفاع روانی، فروید: ۵)

‡ Id

‡ Pleasure Principle

‡ Super Ego

اخلاقی است. این ساختار برای کنترل رفتار بر اساس قوانین اجتماعی عمل میکند. «فرمان در واقع نماینده درونی ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی است.» (مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، شاملو: ۳۰) فرمان در واقع همان وجدان اخلاقی است. «استفاده از کلماتی چون خوب و بد، قضاوت و محاکمه، اغلب بیانگر فرمانی سختگیر است.» (روانشناسی شخصیت، پروین: ۱۰۸). فرمان گاه میتواند بسیار خشک و دیکتاتور باشد و کورکورانه به تبع پیروی از قوانین برعکس از لطف و مهربانی دور شده و اصول انسانی را زیر پا بگذارد بنابراین همیشه نمیتواند کارکردی درست و صحیح داشته باشد.

۳) بخش دیگری از ناهشیار انسان، «من» است. من با واقعیت سروکار دارد؛ واقعگراست و تمایلات نهاد را بر اساس واقعیت و خواسته‌های فرمان ارضا میکند. «من وسیله‌ای است برای برقراری تعادل بین نیازهای متضاد شخص، وجدان او و واقعیات جهان بیرونی است.» (رشد و شخصیت کودک، هنری ماسن و همکاران: ۴۲۱) بخش من مسئله‌گشای شخصیت است که طبق اصل واقعیت عمل میکند. من از روشهای منطقی و مورد پذیرش در جستجوی برآوردن لذات و نهایتاً دوری گزیدن از درد است» (مقدمه روانشناسی، محی الدین بناب: ۱۳۶)

از بررسی روحيات افراد شاهنامه این نتیجه به دست می‌آید که قهرمانان شاهنامه به سه گروه تقسیم میشوند گروهی همچون ضحاک، افراسیاب، کاوس، گشتاسب، سودابه، گرسیوز و ... کاملاً تحت تسلط نهاد منند. این گروه به برآورده نمودن غرایز و خواسته‌های درونیشان می‌اندیشند و توجهی به جامعه و قوانین آن ندارند. آنها اغلب فاقد وجدان و احساس پشیمانیند. گروه دوم اشخاصی هستند که فرمان در آنها بر رفتار و اعمالشان حاکم است.. نوع دوستی و ارزش برای افراد جامعه جز صفات بارز این گروه است. رستم، کیخسرو، سیاوش، پیران، اغریث سیندخت و ... نمایندگان این گروه‌ها هستند. و اما گروه سوم کسانی هستند که گاه در خدمت نهاد و گاه از فرامین فرمان تبعیت میکنند. این گروه در همان حال که به فکر برآورده نمودن خواسته‌ها و تکانه‌های نهاد هستند به قوانین جامعه، بایدها و نبایدهای اجتماعی نیز اهمیت میدهند. و هیچ عنادی با جامعه ندارند قضاوت در مورد این گروه از افراد که اغلب جز قهرمانان اصلی داستان نیستند، به خاطر محدودیتهای داستان به روشنی

امکان‌پذیر نیست. از این گروه میتوان جمشید، سهراب، گرگین، طوس، سام، منیژه و ... نام برد.

۳-۱-۱- ضحاک

مشخص‌ترین فردی که در گروه اول قرار دارد ضحاک است. آنچه فردوسی از سرگذشت ضحاک و کارهای او بیان میکند این است که عمر ضحاک در برآورده کردن غرایز سپری میشود. در شرح سرگذشت او ابتدا از قدرت‌طلبی افراطی او، تصاحب دختران جمشید، خوردن غذاهای لذیذ خارج از عرف، قتل و آدم‌کشی برای به دست آوردن آرامش نسبی سخن به میان آمده است (شاهنامه، فردوسی: ۵۰/۱) و این خواسته‌ها همگی از شهوات و غرایز سرچشمه میگیرند. در ضحاک فرامن یا وجدان زیاد رشد نیافته است. به همین دلیل مانعی برای برآورده نمودن خواسته‌های نهاد در درون او وجود ندارد. او کاملاً تحت سیطره نهاد است.

چنان بد که چون می‌بدش آرزوی	پس آیین ضحاک وارونه خوی
بکشتی چو با دیو برخاستی	ز مردان جنگی یکی خواستی
به پرده درون بود بی‌گفت‌گوی	کجا نامور دختری خو بروی
نه بر رسم دین و نه بر رسم کیش	پرستنده کردیش بر پیش خویش

(شاهنامه، فردوسی: ۵۷/۱، ب ۳۷۴۰-۳۷۴۳)

۳-۱-۲- کیکاوس

رشد فرامن در کیکاوس هم تردید برانگیز است. با توجه به بررسی رفتار او، میتوان این‌گونه دریافت کرد که به نظر نمیرسد، نیروی درونی، کیکاوس را مجبور به رعایت ارزشهای پسندیده اخلاقی و اجتماعی کند. او در مهمترین بخشهای زندگی‌اش، بیشتر تمایل به ارضا خواسته‌های نهاد دارد. رستم او را اینگونه سرزنش میکند:

همه کارت از یکدیگر بتر است تو را شهریاری نه اندر خور است
(شاهنامه، فردوسی: ۱۴۶/۲، ب ۳۵۱)

با شناختن نهاد، توجه به برخی صفات و ویژگیهای کاوس کاملاً امکان‌پذیر خواهد شد. در کیکاوس صفاتی وجود دارد که کمتر امثال آن خصوصیات، در دیگران دیده میشود.

به رستم چنین گفت، گودرز پیر	که تا کرد مادر مرا شیر سیر
همی بینم اندر جهان تاج و تخت	کیان و بزرگان بیدار بخت
چو کاوس نشنیدم اندر جهان	ندیدم کسی از کهان و مهان

(شاهنامه، فردوسی: ۹۷/۲، ب ۴۰۰-۴۰۲)

صفتی چون زیاده‌خواهی، قدرت‌طلبی، تندخویی، بدخلقی، آزمندی، پندناپذیری، بدخویی، کم‌خردی، بی‌تدبیری، خودکامگی، قدرناشناسی، زن‌بارگی و بسیاری صفات منفی دیگر در رفتار و کردار او به چشم می‌خورد (روانشناسی شخصیت کاووس در شاهنامه، کلاهچیان و پناهی: ۱۱-۱۵) که متاثر یا نشأت گرفته از تکانه‌های نهاد هستند. رفتار کیکاوس حاکی از آن است که او اسیر دست‌غرایز خویش است و در پی کسب مداوم لذت‌هاست. هر گاه محرک‌های درونی و بیرونی در او ایجاد تنیدگی نمایند، تنها در اندیشه از بین بردن تنیدگی و برآورده نمودن خواست درونی است.

یکی شاه را بر دل اندیشه خاست؛ بیچیدش آهرمن از راه راست
به رنج نیاکانش از باستان نخواهد همی بود همداستان
(شاهنامه، فردوسی: ۷/۲، ب ۶۷-۶۸)

کارهای او، من جمله: رفتن به مازندران (شاهنامه، فردوسی: ۱۲/۲) و مشورت نکردن با سرداران و پهلوانان نامدار پیشگاه، (همان: ۱۲/۲) بی‌توجهی به اندرزهای خیرخواهانه‌ی زال، (همان: ۱۷/۲) رفتن به مهمانی شاه هاموران بدون توجه به هشدارهای سودابه، (همان: ۵۷/۲) پرواز در آسمان بدون مشورت و دقت و تفحص در این امر، (همان: ۹۵/۲) رفتار تند و قدرناشناسانه با رستم به دلیل تأخیر در آمدن به بارگاه، (همان: ۱۴۱/۲) نفرستادن نوش-دارو برای سهراب از ترس قدرت گرفتن رستم، (همان: ۱۸۵/۲) زن‌بارگی (همان: ۵۷/۲) و انجام آزمون و فقط برای سیاوش (همان: ۲۳۳/۲) و رفتار مستبدانه او با پیشنهاد صلح سیاوش (همان: ۲۶۶/۲) از بارزترین جنبه‌های منفی شخصیت کیکاوس است. کارهای کیکاوس چنان دور از خرد شاهانه است که گفتن شاه دیوانه به او چیز عجیبی نیست. به نزدیک این شاه دیوانه شو و ز این در سخن یاد کن نو به نو
(شاهنامه، فردوسی: ۴۸/۲، ب ۳۲)

۳-۱-۳- گشتاسپ

گشتاسپ نیز به شدت تحت تاثیر خواسته‌های و تکانه‌های نهاد بود و نسبت به اخلاقیات حاکم بر جامعه بی‌اعتنا. تمام اندیشه او در خدمت برآورده کردن سائقها یا تکانه‌های نهاد

^۱ - و آزمایشی بوده است که در محاکم ایران قدیم از دو طرف دعوی می‌کرده‌اند تا راست‌گویی یکی معلوم شود و هر کسی موفق می‌شد او را محق می‌دانستند. از جمله‌ی این آزمایش‌ها نوشتن آب آمیخته به گوگرد و گذشتن از میان آتش بود. (لغت‌نامه، دهخدا: ذیل واژه ور)

بود؛ عشق به قدرت، عقل و منطق او را از کار انداخته بود. عقده قدرت‌طلبی و فرمانروایی، ناخودآگاهش فرا گرفته بود و برای به دست آوردن قدرت، دست به اعمالی غیرمنطقی میزد. او به آسانی توانست موهبت الهی عشق به فرزند و پدر را قربانی قدرت‌طلبی خود نماید. اطرافیان به سبب مرگ اسفندیار او را این‌گونه سرزنش نمودند.

از ایدر به زایل فرستادیش؛ بسی پند و اندرزها دادیش؛
 که تا از پی تاج بی جان شود، جهانی بر او زار و پیچان شود.
 نه سیمرخ کشتش نه رستم نه زال؛ تو کشتی مر او را چو کشتی منال.
 تو را شرم بادا ز ریش سپید، که فرزند کشتی ز بهر امید.
 جهاندار پیش از تو بسیار بود که بر تخت شاهی سزاوار بود؛
 به کشتن ندادند فرزند را؛ نه از دوده‌ی خویش و پیوند را.»
 (شاهنامه، فردوسی: ۴۳۱/۵، ب ۱۵۹۴-۱۵۹۹)

فردوسی به گونه‌ای سخت هنرمندانه از طریق توصیف حرکات و سکنات، دیالوگ‌ها و بیان دقایق روابط گشتاسپ با دیگران پرده از دنیای درون و اغراض و انگیزه‌های گشتاسپ برمیدارد. (درآمدی بر هنر و اندیشه فردوسی، حمیدیان: ۳۳۵) تا بدین شیوه بتواند دلیل رفتارهای به دور از منطق او را آشکار سازد.

چنین‌گفت: هرگز که دید این شگفت؟ دژم گشت و از پور کینه گرفت.
 نخورد ایچ می نیز و شادی نکرد؛ ابی بزم بنشست، ابا باد سرد
 از اندیشگان، نامد آن شبش خواب از اسفندیارش گرفته شتاب
 (شاهنامه، فردوسی: ۵/۱۵۹، ب ۸۹۰-۸۹۲)

۳-۱-۴- اسفندیار

اسفندیار نیز فرزند خلف پدر قدرت طلب خود است. با این وجود، آنچه عواطف ما را نسبت به اسفندیار برمی‌انگیزد، این است که او همواره مورد سلطه پدر است و خبث طینت پدر در حق او، ترحم ما را برمی‌انگیزد و بر قضاوتمان نسبت به او تاثیر میگذارد. اسفندیار جوان، نیرومند، رویین‌تن، شاهزاده و دارای مقامی اهورایی است. این صفات او را جذاب نشان میدهد، اما وقتی رفتارش با دقت مورد بررسی قرار میگیرد، برخلاف این ظاهر فریبنده، شخصیتی درخور تامل دارد. رفتارش برخاسته از تکانه‌های نهاد است. در تمامی ماموریت‌هایش چه آنها که برای ترویج دین بوده و چه برای غلبه بر دشمن و حتی در نجات خواهرانش، همه را در قبال وعده‌ای به انجام رسانیده و این کار، خلوص نیت او را زیر سوال میبرد.

همی گفتی: ار باز بینم ترا ز روشن روان برگزینم ترا
سپارم ترا افسر و تخت عاج که هستی به مردی سزاوار تاج
مرا از بزرگان بدین شرم خاست که گویند گنج و سپاهت کجاست
بهانه کنون چیست؟ من بر چیام پس از رنج پویان ز بهر کیام؟
(شاهنامه، فردوسی: ۳۰۱/۵، ب ۱۱۱-۱۱۴)

اصرار او برای رسیدن به تاج و تخت و به دست گرفتن قدرت شاهی، نیز برخاسته از
تکانه‌های نهاد بود و نبرد با رستم که هر فرد خردمندی با آن مخالفت می‌ورزید، بی‌توجهی
او را به اوامر فرامن نشان میداد. «اصولاً اسفندیار با همه زورمندی و مقام والای پهلوانی از
ضعف نفس و سبکسری خالی نیست.» (زندگی و مرگ پهلوانان، اسلامی ندوشن: ۳۷۳)
«برای اسفندیار که یکی از مظاهر پاکی است صفات بد یک یک مجال ظهور می‌یابند:
جاهجویی، طلب میراث از پدر، پایمال کردن حق، هتک حرمت انسان‌های بزرگوار، دورویی،
تذبذب، دروغ‌گویی و پیمان‌شکنی.» (درآمدی بر هنر و اندیشه فردوسی، حمیدیان: ۳۵۷)

بدو گفت رستم: که آرام گیر چه گویی سخنهای نادلپذیر
دلت پیش کژی ببالد همی روانت ز دیوان بنالد همی
تو آن گوی کز پادشاهان سزاست نگوید سخن پادشاه جز که راست
(شاهنامه، فردوسی: ۳۴۶/۵، ب ۶۴۶-۶۴۸)

۳-۱-۵- رستم

نامدارترین فرد گروه دوم رستم است. رستم فرد آرمانی دنیای شاهنامه است و فرد آرمانی
فردی برتر است که از احترام جمع برخوردار است و میداند جهان به انسانهایی نیاز دارد که
برای دیگران اهمیت قائل باشند. زیرا انسان موجودی اجتماعی است. هدف او از خواسته‌های
شخصی‌اش فراتر است. هیچ عناد و ستیزی با اجتماع ندارد. ارزشهای اجتماعی را سد راه
خود نمی‌انگارد و انرژی خود را در مقابله و تضاد با افراد جامعه هدر نمیدهد. رستم به خوبی،
خود را با قوانین جامعه وفق داده است. در این موارد فرامن رستم بر نهاد او غالب است.
رستم «سرنوشت خود را با افراد جامعه درآمیخته می‌پندارد. حداکثر قدرت و توانایی خود را
به کار میبرد تا در گام نخست برای آنها و سپس برای خود، نماد خدمت و فعالیت و در یک
کلام یگانه روزگار و جامعه باشد.» (نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت رستم، قربانی‌پور: ۶)

دو بهره سوی زاولستان شدند به خواهش بر پور دستان شدند
که ما را ز بدها تو هستی پناه چو کم شد سرو تاج کاوس شاه

دریغست که ایران ویران شود کنام پلنگان و شیران شود
چنین داد پاسخ که من با سپاه میان بسته ام جنگ را کینه خواه
(شاهنامه، فردوسی: ۸۱/۵، ب ۱۹۳-۱۹۶)

بارزترین صفات او این است که به یاری یزدان اعتقاد دارد. باور دارد، جهان سرای سپنجی است. اعتقاد به قضا و قدر دارد. وفادار به اصول اخلاقی است. به بزرگترها احترام میگذارد. به وفاداری ایمان دارد. گریزان از پیمان شکنی است. سخن حق را میپذیرد. توصیه بخردان را میپذیرد. احساسات شریف انسانی دارد. وقتی مشکلی رفع میشود، به درویشان بخشش میکند. مردم را به دادگری میخواند. خواری و تحقیر را نمیپذیرد. نام و شرف را برتر میداند. (رستم قهرمان حماسه ملی ایران، متینی: ۴۷۶-۴۷۸) با این وجود دارای اعتماد به نفسی بی نظیر است

چه نازی بدین تاج لهراسبی بدین تازه آیین گشتاسبی؟
که گفتت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند
که گر چرخ گوید مرا این نیوش به گرز گرانش بمالم دو گوش
(شاهنامه، فردوسی: ۳۵۴/۵، ب ۷۵۰-۷۵۲)

با این وجود عاری از خودخواهی است و نیروی خود را از یزدان دادگر میداند.

به یزدان چنین گفت: کای دادگر تو دادی مرا توش و هوش و هنر
(شاهنامه، فردوسی: ۲۴/۲، ۶۵)

و با این حال هنگام نبرد با سهراب حيله میکند تحت تاثیر همان فرامن سختگیر که فقط به پیروزی میاندیشید حال آنکه سهراب دوبار او را میبخشد و رستم اگر از یک من قوی برخوردار بود به سهراب رحم میکرد ولی تحت سلطه وجدان اخلاقی سخنگیر از رحم و شفقت دور میگردد. به ظاهر عمل وی اخلاقی و برای حفظ ایران است اما در ذهن خواننده چای سوال و شک و تردید میگذارد.

۳-۱-۶- کیخسرو

بی گمان بعد از رستم، کیخسرو محبوبترین شخصیت داستانی شاهنامه است. او آرمانی-ترین پادشاه ایرانی است و به دلیل برآورده کردن خواسته‌های اجتماعی از خود، فردی جامعه‌پذیر و اجتماعی است. در جامعه شاهنامه «هرکسی باید انتقام پدر یا اجداد خود را بگیرد اگرچه چند نسل بر کشتن آنان گذشته باشد.» (حماسه سرایی در ایران، صفا: ۲۴۵) بدین خاطر بیشتر عمر کیخسرو در گرفتن انتقام سپری شد. کاری که جامعه ایرانی از او

انتظار داشت. روزگار او روزگار نبرد و انتقام خون سیاوش بود. (از رنگ گل تا رنج خار، سرامی: ۷۴۲-۷۴۳) رفتار او پیروی از بایدها و نبایدهای اجتماعی است، همانهایی که فرامان او را به آن کارها فرا میخواند. فرامان در کیخسرو رشد کافی یافته و رفتار او را کنترل میکند و بر «نهاد» او مسلط است. «من» کیخسرو را هرگز در اندیشه‌ی برآورده نمودن خواسته‌های نهاد نمی‌بینیم. او به دنیا، جاه، مقام و ثروت و دیگر سائقهای درونی و خواسته‌های نهاد بی‌اعتنا است.

به گودرز فرمود پس شهریار
نگر تا نیازی به بیداد دست
کسی کو نبندد به جنگت میان
که نپسندد از ما بدی دادگر
که: «رفتی، کمر بسته کارزار
نگردانی ایوان آباد پست
چنان کن که از تو نیابد زیان
سپنج است گیتی و ما بر گذر
(شاهنامه، فردوسی: ۱۱، ب ۱۲۵-۴/۱۲۸)

در دوره کیانی، پادشاهی از کیخسرو آراسته‌تر نداریم. (سرو سایه فکن، اسلامی ندوشن: ۹۸) از دیدگاه فردوسی، کیخسرو انسانی آرمانی است که دارای چهار جوهر کامل کننده سرشت آدمی، هنر، نژاد، گوهر و خرد است.

هنر با نژادست و با گوهرست
سه چیزست و هر سه به بند اندرست
...چو هر سه بیابی خرد بایدت
شناسنده نیک و بد بایدت
چو این چار با یک تن آید به هم
برآساید از آز وز رنج و غم
(شاهنامه، فردوسی: ۴ و ۳، ب ۴ و ۱۰ و ۱۱)

۳-۱-۷- سهراب

از میان گروه سوم میتوان سهراب را نام برد. مطالعه رفتار سهراب نوجوان، قضاوت در مورد او را مشکل ساخته است؛ چرا که به آسانی نمیتوان در مورد ویژگیها و صفات او به نتیجه مطمئن رسید. سهراب مایل بود تنها خود و پدرش بر جهان حکمرانی کنند او نیرومند، شجاع، گستاخ و جسور بود. هر چند ممکن است وجود چنین صفاتی در سهراب باعث گردد گروهی آرزوهای او را تحسین برانگیز بدانند، اما وقتی به دقت به خواسته‌هایش توجه کنیم درمی‌یابیم اینها در حقیقت امیالی کودکانند که برخاسته از تکانه‌های نهادند. تکانه‌هایی که جامعه ارضای آنها را در حد معمول، ناپسند نمیداند. خواسته‌ها و تکانه‌های درونی سهراب به صورت عقده درنیامده‌اند که چهره‌ای ناپسند و مذموم به خود گیرند. من در سهراب قوی است با وجود آنکه بر پدر ظفر یافته و توانایی کشتن او را دارد ولی از این کار خودداری

میکنند و بر سخت‌گیری فرامن مهار میزنند. از دید روانشناسی البته این انسان سالم تر و رشد یافته تر است انسانی که من در او قوی تر است و کنترل شخصیت را به دست گرفته است.

۳-۲- اضطراب

اضطراب هیجان بسیار ناگواری است. نمیتوان آن را در دراز مدت تحمل کرد. احساس قریب الوقوع تجربه‌های رنج آور یا انتظار خطری از یک منبع نامشخص موجب اضطراب میگردد. اضطرابها اگر بیش از حد شود و جنبه مزمن و مداوم یابند، باعث استیصال فرد میگرددند. «اضطراب زیر بنای تمام ناهنجاریهای روانی است.» (مکتبها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، شاملو: ۳۵) هرگاه بین تکانه‌های غیرقابل قبول نهاد و اوامر فرامن تعارض پیش آید، پیامد ناشی از این حالت «من» را تحت فشار قرار میدهد که باعث استرس یا اضطراب در فرد میگردد.

یکی دیگر از علل اضطراب سختگیری‌های بیش از حد فرامن است که به نظر می‌آید علت اضطراب در سیاوش میباشد.

مضطرب‌ترین فرد شاهنامه سیاوش است. سیاوش فردی درستکار، صلح طلب، خردمند، بخشنده و پاکدامن اما مستعد نگرانی و اضطراب بود زیرا که به عنوان یک شاهزاده، حمایت کافی از محیط را دریافت نکرده بود. دربار کاوس با آن پرورندگان نالایق عامل جدایی او از کانون خانواده شده بودند. در درگاه شاه نیز رفتار غیرطبیعی سودابه، برایش اضطراب‌آور گشت. او مستأصل در میان ناگزیرهای زندگی مانده بود. فردوسی نگرانی و اضطراب او را با منولوگ و اندیشه‌های درونی نشان میدهد.

نزدادی مرا کاشکی مادرم	و گر زاد مرگ آمدی بر سرم
زمانی همی بادل اندیشه کرد	بکوشید تا دل بشوید ز گرد
سیاوش از آن دل پد از اندیشه کرد	روان را از اندیشه چون بیشه کرد

(شاهنامه، فردوسی: ۲/۲۷۰، ب ۱۰۴۱)
(شاهنامه، فردوسی: ۲/۲۱۳، ب ۱۵۰)
(شاهنامه، فردوسی: ۲/۲۴۱، ب ۵۸۰)

از دیگر افراد مضطرب در شاهنامه میتوان از طوس یاد کرد. رفتار نسنجیده و تکانشورانه او توأم با خشم و تندخویی نشان از اضطراب مزمن داشت. احساس او برخاسته از تعارضی بین نهاد و فرمان بود. به عبارت دیگر از آن که بود، راضی نبود و میخواست شخص دیگری و جای دیگری باشد.

همی گوید: «از تخمهی نودرم جهان رابه شاهی، خود اندرخورم.» (شاهنامه، فردوسی: ۴۰/۳، ب ۲۰۹)

پذیرش بی کفایتی، ناشایستگی و ضعف شخصی برایش اضطراب آور بود. سپهد، ز پیکار، دیوانه گشت دلش با خرد همچو بیگانه گشت. (شاهنامه، فردوسی: ۴۵/۳، ب ۳۲۱)

یکی از دلایلی که طوس در برابر فرود کوتاه نیامد و با او وارد نبرد شد می تواند، ناشی از اضطراب پیوستن فرود به سپاه ایران و توهم کم رنگ شدن فرماندهی اش باشد، که قدرت اندیشیدن را به صورت منطقی به او نمی داد. هراس از دست دادن موقعیت و مقام فرماندهی سپاه برایش از دست دادن پادشاهی را تداعی می کرد.

گر او شهریار است پس من کیم؟ بر آن دز چه گوید ز بهر چیم؟ (شاهنامه، فردوسی: ۴۱/۳، ب ۲۲۹)

۳-۳- ناکامی

یکی از مهمترین مباحث در روانشناسی افراد، بحث ناکامی است. «ناکامی» حالتی است که در فرد بر اثر این که کسی یا چیزی مانع رسیدن او به خواسته هایش شده، به وجود می آید. اگر افراد با وجود آرزوی داشتن چیزی در مسیر تلاش برای دستیابی به آن با موانعی مواجه شوند و نتوانند از آنها عبور کنند، دچار ناکامی میشوند. (روانشناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، آذربایجانی و همکاران: ۳۰۶) «در واقع ناکامی عبارت است از حالتی که در نتیجه ارضا نشدن احتیاج، پدید می آید.» (درسنامه روانشناسی فردی و اجتماعی، محتشمی و همکاران: ۱۵۱) «هنگامی که راه دستیابی به یک هدف خواستنی بسته شود یا دستیابی به آن به تاخیر افتد، ناکامی روی می دهد.» (زمینه روانشناسی، اتکینسون و همکاران: ۱۳۸)

ناکامترین فرد شاهنامه طوس است. چرا که به خاطر گریز شبانه او و برادرش آن هم به پیشنهاد نودر پادشاه ایران زمین، از حلقه محاصره دشمن، پادشاهی او برای همیشه منتفی

شد. نوذر فرزند منوچهر، پادشاه بی‌کفایت ایران، دو پسر خود طوس و گسته‌م را به دور از دید سپاهیان از مهلکه نبرد و محاصره فراری داد تا به خیال خود، یکی از این دو خسرو نژاد در آینده، پادشاه ایران زمین گردند. اما همین گریز شبانه، باعث شد لیاقت آن دو برای پادشاهی بر ایران زمین زیر سوال رود و برای همیشه از حکومت بر ایران ناکام بمانند.

اگر داری طوس و گسته‌م فر سپاهست و گردان بسیار مر
نزیب برایشان همی تاج و تخت بیاید یکی شاه پیروز بخت
که باشد بر او فره ایزدی بتابد ز گفتار او بخردی
(شاهنامه، فردوسی: ۳۲۳/۱، ب ۵۵۱-۵۵۳)

ناکامی از رسیدن به تخت شاهی توس را پرخاشگر و مضطرب ساخته بود. این ناکامی در رفتار او با مکانیزم پرخاشگری و عناد خود را نشان میداد. بهرام گودرز او را این گونه به فرود معرفی نمود.

بگویم من این هرچه گفتمی به طوس به خواهش، دهم نیز بر دست بوس
ولیکن سپهد خردمند نیست سر و مغز او از در پند نیست
(شاهنامه، فردوسی: ۴۰/۳، ب ۲۰۵-۲۰۶)

یکی دیگر از افراد ناکام در شاهنامه سودابه است. در برابر کوششهای سودابه برای کام یافتن از سیاوش، مخالفت قاطعانه این شاهزاده جوان به ناکامی سودابه منتهی شد. سیاوش حاضر نبود به پدر خود خیانت کند و کاری غیراخلاقی انجام دهد.

سیاوش بدو گفت: «هرگز مباد که از بهر دل، دهم دین به باد
چنین، با پدر بیوفایی کنم ز مردی و دانش، جدایی کنم
تو بانوی شاهی و خورشید گاه سزد کز تو ناید بدین سان گناه.»
(شاهنامه، فردوسی: ۲۲۳/۲، ب ۳۲۰-۳۲۲)

سودابه انتظار چنین برخوردی را از سیاوش نداشت. این پاسخ منفی باعث فشار عصبی تحمل‌ناپذیری در او شد. سودابه تنیدگی حاصل از این فشار عصبی را با برون‌ریزی خشم نشان داد.

و زآن تخت برخاست، با خشم و جنگ بدوی اندر آویخت سوداوه چنگ
(شاهنامه، فردوسی: ۲۲۳/۴، ب ۳۲۳)

جواب منفی سیاوش او را ویران ساخت. عنان خویشنداری خود را از دست داد. فشار عصبی او را به جامه دریدن و چنگ به صورت انداختن واداشت. او با مکانیزم «فرافکنی»^۱ اندیشه پلید کامخواهی خود را به سیاوش نسبت داد.

بزد دست و جامه بدرید، پاک به ناخن، دو رخ را همی کرد چاک
برآمد خروش از شبستان اوی فغانشان ز ایوان برآمد به کوی
یکی غلغل از کاخ و ایوان بخواست که گفتمی شب رستخیز است، راست
(شاهنامه، فردوسی: ۲/۲۲۳، ب ۳۲۵-۳۲۷)

سودابه خود واقف بود که تحمل پاسخ رد سیاوش را ندارد:

نگه کرد سودابه خیره بماند به اندیشه افسون فراوان بخواند
که «گر او نیاید به فرمان من روا دارم، ار بگسلد جان من
بد و نیک و هر چاره کاندز جهان کنند آشکارا و اندر نهران
بسازم گر او سر بپیچد ز من؛ کنم زو فغان بر سر انجمن.»
(شاهنامه، فردوسی: ۲/۲۲۳، ب ۳۰۳-۳۰۶)

از دیگر افراد ناکام در شاهنامه سلم و تور هستند، آنها نیز در ابتدا خود را به وسیله فرمانروایی بر سرزمین‌هایی که پدر به آنها بخشیده بود، کامیاب میدانستند، اما وقتی دریافتند پدر سرزمین ایران را به «ایرج» برادر کوچکتر بخشیده است، بسیار اندوهگین شدند. این بخشش، از دید آنها عادلانه نبود. آنها احساس اندوه توأم با ناکامی داشتند. در شرایط جدید به وجود آمده، ناکامی‌شان با احساس خشم بروز کرد.

بجنبید مر سلم را دل زجای دگرگونه‌تر شد به آیین و رای
دلش گشت غرقه به آز اندرون به اندیشه بنشست با رهنمون
نبودش پسندیده بخش پدر که داد او به کهتر پسر تخت زر
(شاهنامه، فردوسی: ۱/۱۰۸، ب ۲۸۸-۲۹۰)

سزد گر بمانیم هر دو دژم کزین سان پدر کرد بر ما ستم
(شاهنامه، فردوسی: ۱/۱۰۹، ب ۳۰۳)

^۱ - فرافکنی نسبت دادن افکار و آرزوها و تکانه‌های نامطلوب و غیرقابل پذیرش خود به دیگران است. «فرافکنی یکی از روش‌های دفاعی در روانشناسی فروید است که توسط آن، تحریکات غیر قابل قبول فرد به دیگران نسبت داده می‌شود. فرافکنی همانند سایر روش‌های دفاعی، ناخودآگاه صورت می‌گیرد.» (روانشناسی شخصیت، راس: ۸۲-۸۳)

اسفندیار نیز مقهور ناکامی‌های خود بود. این شاهزاده جوان و نیرومند تحت سلطه‌جویی پدر بود. گشتاسپ پی در پی برای ایجاد انگیزه، به اسفندیار وعده پادشاهی میداد. وعده‌ای بسیار قوی و باعث انگیزش؛ اما گشتاسپ قدرت‌طلب کسی نبود که بتواند به وعده‌اش عمل کند و همین آرزوی رسیدن زودهنگام به تخت شاهی، مسبب ناکامی اسفندیار شد. اسفندیار پادشاهی را حق مسلم خود میدانست و میخواست، قاطعیت و صراحت بیشتری در مورد وعده‌های فریبنده پدر به خرج دهد اما چنین برخورد واضح و آشکاری با پدر نداشت.

«...کنون چون برآرد سپهر آفتاب
سر شاه بیدار گردد ز خواب
بگویم بدو آن سخن‌ها که گفت
ز من، راستیها نیارد نهفت
و گر هیچ تاب اندر آرد به چهر
به یزدان که بر پای دارد سپهر
که بی‌کام او، تاج بر سر نهم
همه کشور ایرانیان را دهم
(شاهنامه، فردوسی: ۲۹۲/۵، ب ۲۴-۲۷)

افراسیاب نیز از افراد ناکام در شاهنامه است او نیز اغلب خشم و پرخاش ناشی از ناکامی خود را به دیگران معطوف می‌نمود. در اولین نبرد با ایرانیان وقتی شکست خورد و ناکام به نزد پدرش برگشت، تقصیر این شکست و ناکامی خود را به پدر فرافکنی نمود.

برفت از لب رود پیش پشنگ،
زبان پر ز گفتار و کوتاه چنگ.
بدو گفت: «کای نامبردار شاه
تو را بود از این کینه جستن، گناه:
یکی آن که پیمان شکستن ز شاه
بزرگان پیشین ندیدند راه
نه از تخم ایرج جهان پاک شد؛
نه زهر گزاینده تریاک شد
یکی کم شود، دیگر آید به جای،
جهان را نمانند بی کدخدای
(شاهنامه، فردوسی: ۳۴۹/۱، ب ۵۷-۶۱)

افراسیاب قدرت کنترل خشم ناشی از ناکامی خود را نداشت. بدترین شکل این عدم تسلط بر خویشتن زمانی بود که با قساوت بی‌مانند برادر مهربان و خردمند خود اغریث را با مکانیزم دفاعی^۱ «جابه‌جایی» آکشت تا بدین وسیله خشم ناشی از شکست خود را در جبهه قارن و جبهه زال تعدیل نماید.

^۱Defernce mechanism

^۲displacemnt

۳-۴- پرخاشگری

«پرخاشگری رفتاری است که قصد آن، صدمه رساندن جسمانی یا کلامی به فرد دیگر و یا نابود کردن دارایی افراد باشد.» (درسنامه روانشناسی فردی و اجتماعی، محتشمی و همکاران: ۱۲۶) «پرخاشگری به عنوان رفتاری تعریف میشود که به صدمه شخصی، روحی، فیزیکی یا تخریب اموال منجر شود، اگرچه این امر به قضاوت اجتماعی موکول است.» (روانشناسی رزم و درگیری، شالیت: ۱۰۰) گروهی از روانشناسان معتقدند پرخاشگری در ذات هر انسانی هست. به طوری که گاه در پی ناکامی پرخاشگری به عنوان یک نیروی نهفته به تدریج در شخص متراکم و فشرده میشود و نیاز به تخلیه پیدا میکند. طرفداران این دیدگاه معتقدند: «پرخاشگری همواره در پی ناکامی خواهد آمد و تنها عامل پرخاشگری ناکامی است.» (اختلالات رفتاری کودکان و نوجوانان، نریمانی: ۳) «در مکتب روانکاوی، فرضیه ناکامی- پرخاشگری مطرح شده است و مضمون آن به این صورت میباشد که هرگاه کسی در تلاش برای دستیابی به هدفی ناکام بماند، سائق پرخاشگری فعال میشود و این به نوبه خود رفتاری را برای صدمه زدن با شی منبع ناکامی برمی‌انگیزد.» (زمینه روانشناسی، اتکینسون و همکاران: ۲۹۴) در شرایط ناکام کننده، افراد بی‌قرار و ناخشنود میشوند و با کسی که باعث ناکامی شده، پرخاشگری میکنند. پرخاشگری و تهاجم پاسخی طبیعی نهاد به منشاء ناکامی است. (روانشناسی ژنتیک، منصور: ۲۶۵)

۳-۴-۱- پرخاشگری غیرفیزیکی

پرخاشگری ممکن است به صورت فیزیکی، فعال و مستقیم نمایان گردد و یا ممکن است خود را به صورت لفظی، منفعل و غیرمستقیم نشان دهد، با این دیدگاه میتوان تحقیر و توهینهای اسفندیار نسبت به رستم و خاندان او را توجیه نمود. اسفندیار در بند نهادن بر دست رستم مصر بود اما نمیتوانست این حکم ظالمانه را به او بقبولاند؛ چرا که رستم مردی نبود که نام و آوازه‌ی خود را مضحکه هوس یک شبه گشتاسپ نماید. مگر نه این که نام تابوی پهلوانان شاهنامه است.

ز گفتار تو، رامش جان کنم ز من هر چه خواهی تو فرمان کنم
مگر بند؛ کز بندعاری بود شکستی بود؛ زشت کاری بود

نبیند مرا زنده با بند کس که روشن روانم براین است و بس
(شاهنامه، فردوسی: ۳۳۵/۵، ب ۵۲۳-۵۲۵)

بدو گفت رستم: «گر آواز بند نبودی، دل من نگشتی نژند.
مرا کشتن آسانتر آید ز ننگ و گر باز مانم به جایی ز جنگ.»
(شاهنامه، فردوسی: ۴۰۱/۵، ب ۱۲۷۴-۱۲۷۵)

اسفندیار و رستم وقتی نمیتوانند با گفتگو یکدیگر را قانع نمایند که از مواضع خود کوتاه بیایند، هرکدام در اندیشه‌ای جدید و کارساز غرق میگردند. اسفندیار از شیوه تهاجم بی‌سرو صدا استفاده میکند. او با تحقیر رستم، در یک فرآیند آزار روانی در قالب یک مشاجره آرام به رستم توهین میکند و هدفش از این تهاجم کلامی، تضعیف روحیه رستم است اما باید دانست «تحقیر اسلحه فرد ضعیف است، پوششی است روی احساسات ناخوشایندی که در درون فرد روان نژند میجوشد. روان نژند پشت نقاب طعنه و شوخی پنهان شده است.» (خشونت ایدایی در زندگی روزمره، فرانس ایریگوین: ۱۴۹) اسفندیار سعی میکرد در مبادله کلامی دست بالا را داشته باشد زیرا به خوبی میدانست ممکن است، این برخوردهای تهاجمی غیرمستقیم، طرف مقابل را درهم بریزد و او را بی‌تعادل نماید. بنابراین با نکوهیدن نژاد رستم سعی داشت، او را ضعیف جلوه دهد و شکست‌پذیری را به او تلقین نماید.

چنین گفت با رستم اسفندیار که: «ای نیک دل مهتر نامدار
من ایدون شنیدستم از بخردان بزرگان و بیدار دل موبدان
که دستان بدگوهر دیوزاد به گیتی فزونی ندارد نژاد
فراوان ز سامش نهان داشتند همی رستخیز جهان داشتند
تنش تیره بد موی و رویش سپید چو دیدش دل سام شد ناامید
بفرمود تا پیش دریا برند مگر مرغ و ماهی ورا بشکوند
(شاهنامه، فردوسی: ۳۴۰/۵، ب ۶۲۷-۶۳۲)

این تحقیر و توهین اسفندیار نسبت به رستم، نمودی از تهاجم و پرخاشگری کلامی و غیر فیزیکی است. «وقتی سخنان دو طرف به اوج تندی میرسد چنین مینماید که نبردی پیش هنگام در گرفته که فقط سلاح کم دارد.» (درآمدی بر هنر و اندیشه فردوسی، حمیدیان:

۳-۴-۲- پرخاشگری فیزیکی

مبارزه‌ی مستقیم نمودی فیزیکی از پرخاشگری میان انسانهاست. انسانهایی که در برابر خواسته‌های دیگران ایستاده‌اند و آنچه را که آنها می‌خواهند، سد نموده‌اند.

سلیحت همی، جنگ را ساز کن و زاین پس، میماید با من سخن
پگاه آی و در جنگ، چاره مساز مکن، زاین سپس، کار بر ما دراز
تو فردا ببینی، به آوردگاه که گیتی شود، پیش چشمت سیاه
بدانی که پیکار مردان مرد چگونه بود، روز ننگ و نبرد
(شاهنامه، فردوسی: ۳۴۳/۵، ب ۸۶۵-۸۶۸)

عامل پرخاشگری هرچه باشد بروز آن به خوبی در رفتار اسفندیار نمایان است. او از فشار ناکامی پا در مسیر سیستان نهاده است و قصد دارد قدرت خود را برای بند زدن بر دست رستم به نمایش بگذارد. تاثیر فشارآور شرایط، باعث بروز پرخاشگری‌اش شده بود. اسفندیار دارای پتانسیل پرخاشگری بود و این پتانسیل نیاز به تخلیه داشت و گرنه او را از درون می‌آزد. «در این تراژدی... بیهوده امیدواریم که تقدیر دگرگونه شود و این دو از پرخاشگری باز ایستند.» (فردوسی استاد تراژدی، صناعی: ۳۲۸)

ز دل دور کن شهریارا تو کین مکن دیو را با خرد همنشین
(شاهنامه، فردوسی: ۴۱۰/۵، ب ۱۳۶۳)

طوس در برخورد با دیگران اغلب متخاصم، پرخاشگر، سرد و ناخوشایند بود و نمی‌توانست با مسائل به راحتی کنار بیاید. او بدبین، بسیار حساس، خودرای و یک دنده رفتار میکرد. در داستان کیخسرو با خیره‌سری و سماجت عجیبی مخالف پادشاه شدن کیخسرو بود.

نباشم بدین کار همداستان ز خسرو مزین پیش من داستان
جهاندار کز تخم افراسیاب نشانیم، بخت اندر آید به خواب
نخواهیم شاه از نژاد پشنگ فسیله نه خرم بود با پلنگ
(شاهنامه، فردوسی: ۴۵۷/۲، ب ۵۲۵-۵۲۷)

هرچند در نهایت پادشاهی کیخسرو را پذیرفت اما پیامد این پذیرش اجباری در داستان فرود، نمود یافت. رفتار ناشیانه او در برابر فرود، نشان داد که او فاقد احساس و دلسوزی است و میتواند بدون اندیشه دست به رفتارهایی خشونت آمیز بزند. او با بی‌خردی و لجابت تمام دستور کشتن فرود را صادر کرد.

چنین داد پاسخ ستمکاره طوس که: من دارم این لشکروبوق وکوس
یکی نامور خواهم و نامجوی کز ایدر نهد سوی آن ترک روی.
سرش را به خنجر ببرد ز تن به پیش من آرد، بدین انجمن
(شاهنامه، فردوسی: ۴۱/۳، ب ۲۲۹-۲۳۱)

در رفتار طوس نوعی سلطه‌جویی و خودمحموری دیده می‌شو و وی کاملاً تحت سلطه غریزه
پرخاشگری که نماینده غریزه مرگ می‌باشد هست. گیو او را از پرخاشگری بیهوده باز میدارد.
بدو گفت گیو: «ای سپهدار شاه نه با من برابر بدی بی سپاه؟
ز بهر پرستنده ای کژ مگوی نگردد جوانمرد پرخاشجوی.»
(شاهنامه، فردوسی: ۲۰۴/۲، ب ۴۲-۴۳)

۳-۴-۳- پرخاشگری والایش یافته

در دنیای حماسه که سراسر نبرد، خونریزی و پرخاشگری است. سیاوش مرد آرامی بود
که محیط خشن اطراف بر او تاثیر نگذاشته بود. او فنون رزمی و نبرد را به خوبی از رستم
آموخته بود اما سیاوش مرد پرخاش نبود با وجود این که شاهنامه صحنه نمایش کین، انتقام
و جنگ طلبی است او به دنیای دیگری تعلق داشت. او همواره میکوشد تا کسی را نیازارد
«و چون مرد در دنیای کرداری حماسه باشد، رهائی از خطر با چنین نرمکاریها محال است.»
(سوگ سیاوش، مسکوب: ۶۴) سیاوش خشم، خشونت و پرخاشگری را در خود
«والایش» داده بود و آنها را به صورت هنرهای رزمی و بزمی بروز میداد.

۴- نتیجه‌گیری

شاهنامه نخستین کتاب داستانی است در آن که به طور جدی به شخصیتها پرداخته شده
است. آفرینندگان این داستانها به تکنیک داستان‌گویی و پردازش داستان آگاه بوده‌اند و بدین
منظور شخصیت‌های داستانی آن را به بهترین وجه پردازش نموده‌اند. فردوسی کوشیده است،
علاوه بر توصیف ظاهری افراد، به درون شخصیت‌های داستانی نیز بپردازد. او با استمداد از
عنصر گفتار و پردازش رفتار، شخصیت‌های شاهنامه را با چهره‌ای ملموس به نمود گذاشته
است. تا از این رهگذر بتواند، ویژگی‌های شخصیتی آنها را به اشخاص واقعی خارج از
داستانها نزدیک نماید و همین امر باعث شده که بتوان به سهولت به روانشناسی رفتار
قهرمانان شاهنامه پرداخت. در این مقاله به عنوان نمونه‌ای از توجه داستان‌پردازان به روان و
روحیات اشخاص داستانی، رفتار برخی از قهرمانان شاهنامه از دیدگاه روانشناسی (با تکیه بر
نظریات فروید) مورد بازبینی قرار گرفت. نتایج حاصل حاکی از این مطلب بود که میتوان با

استفاده از علم روانشناسی دلایل برخی رفتارها را در شخصیت‌های داستانی توجیه و تبیین نمود. مباحثی چون نهاد، من، فرامن، اضطراب، ناکامی و پرخاشگری به عنوان مطرح‌ترین نظریات فروید در بررسی روانشناسی قهرمانان داستانی شاهنامه قابل بحث و بررسی بود.

منابع و مآخذ

- ۱- از رنگ گل تا رنج خار، شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه، سرامی، قدمعلی (۱۳۸۸) چاپ پنجم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲- اختلالات رفتاری کودکان و نوجوانان، نریمانی، محمد (۱۳۸۳) چاپ دوم، اردبیل، نشر نیک‌افروز.
- ۳- تاریخ روانشناسی نوین، شولتز، دوان پی و سیدنی الن شولتز (۱۳۷۲) جلد ۱ و ۲، ترجمه علی اکبر سیف و همکاران، چاپ دوم، تهران، انتشارات رشد.
- ۴- حماسه سرایی در ایران، صفا، ذبیح الله (۱۳۹۰) چاپ پنجم، تهران، انتشارات فردوس.
- ۵- خشونت ایذایی در زندگی روزمره، آزار روانی، فرانس ایریگوین، ماری (۱۳۸۸) ترجمه کیان فروزش، چاپ اول، تهران، نشر دایره.
- ۶- درسنامه روانشناسی فردی و اجتماعی، محتشمی، جمیله، عباس علی مددی و فاطمه توغانی (۱۳۸۷) چاپ اول، تهران، چاپ سالمی.
- ۷- رستم قهرمان حماسه ملی ایران، متینی، جلال (۱۳۷۰) مجموعه مقالات فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران، انتشارات مدبر، صص ۴۵۷-۴۸۵.
- ۸- رشد و شخصیت کودک، هنری ماسن، پاول و جرو کیگان و آلتا کارول هوستون و جان حین وی کانجر (۱۳۷۰) ترجمه مهشید یاسایی، چاپ سوم، تهران، انتشارات مرکز.
- ۹- رفتارهای پرخطر در اوقات فراغت جوانان، ماهر، فرهاد (۱۳۸۳) روندها و الگوها، فصلنامه مطالعات جوان، شماره ششم، بهار ۸۳، صص ۱۱۸-۱۴۴.
- ۱۰- روانشناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، آذر بایجانی، مسعود، محمد رضا سالاری فر، اکبر عباسی، محمد کاویانی و سید مهدی موسوی (۱۳۸۵) چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۱- روانشناسی اعتراض، اسمیت، مانوئل جی (۱۳۷۰) ترجمه مهدی قراچه داغی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات جمال الحق.
- ۱۲- روانشناسی رزم و درگیری، شالیت، بن (۱۳۷۳) چاپ اول، تهران، نشر صریر.
- ۱۳- روانشناسی ژنتیک، تحول روانی از کودکی تا پیری، منصور، محمود (۱۳۷۲) چاپ ششم، تهران، انتشارات ترمه.
- ۱۴- روانشناسی شخصیت، پروین، لارنس. ای (۱۳۸۱) ترجمه محمد جعفر جوادی و پروین کدیور، چاپ پنجم، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.

- ۱۵- **روانشناسی شخصیت**، راس، آلن. ا. (۱۳۵۷) ترجمه سیاوش جمال‌فر، چاپ سوم، تهران، نشر روان.
- ۱۶- **روانشناسی شخصیت کاووس در شاهنامه**، کلاهیجان، فاطمه و لیلا پناهی (۱۳۹۳) فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال دهم، شماره سی و هفتم، زمستان، صص ۲۳۷-۲۶۸.
- ۱۷- **زمینه روانشناسی**، اتکینسون، ریتا. ل و ریچارد اتکینسون و ارنست هلیگارد (۱۳۷۱) جلد ۱ و ۲، ترجمه محمد نقی براهنی و دیگران، چاپ ششم، تهران، انتشارات رشد.
- ۱۸- **زندگی و مرگ پهلوانان**، اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۴۸) تهران، انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۱۹- **سرو سایه فکن**، درباره فردوسی و شاهنامه، اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۷۳) چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات یزدان.
- ۲۰- **سوگ سیاوش**، مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۶) چاپ هفتم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۲۱- **شاهنامه**، فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶) شش جلد، تصحیح جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا، انتشارات مزدا.
- ۲۲- **فردوسی استاد تراژدی**، صناعی، محمود (۱۳۷۰) مجموعه مقالات فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران، انتشارات مدبر، صص ۳۰۹-۳۳۷.
- ۲۳- **کنترل خشم، گام‌های ساده برای مقابله با ناکامی و تهدید**، لیندن فیلد، گیل (۱۳۸۹) ترجمه حمید شمسی پور، تهران، نشر جوانه رشد.
- ۲۴- **لغت‌نامه روانشناسی**، منصور، محمود، پریخ دادستان و مینا راد (۱۳۵۶) چاپ اول، تهران، انتشارات لوح.
- ۲۵- **لغت‌نامه**، دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۶- **مکانیزم‌های دفاع روانی**، فروید، زیگموند (۱۳۹۲) ترجمه حبیب گوهری راد و محمد جوادی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات راد مهر.
- ۲۷- **مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت**، شاملو سعید (۱۳۷۲) چاپ چهارم، تهران، انتشارات رشد.
- ۲۸- **مقدمه روانشناسی**، محی‌الدین بناب، مهدی (۱۳۸۶) چاپ اول، تهران، انتشارات رشد.
- ۲۹- **نظریه و کاربرست مشاوره و روان‌درمانی**، کُری، جرالد (۱۳۹۱) ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ هشتم، تهران، نشر ارسباران.
- ۳۰- **نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت رستم**، قربانی پور، زهرا (۱۳۹۲) فصلنامه مطالعات نقد ادبی، دوره‌ی هشتم، شماره سی و دو، پاییز ۹۲، صص ۱۲۰-۱۵۵.
- ۳۱- **نقد و تحلیل روانشناختی شخصیت‌های شاهنامه** (زال، تهمینه، رستم و سهراب)، هوشنگی، مجید (۱۳۸۸) دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، تیرماه.
- ۳۲- **نظریه‌های شخصیت، یا مکاتب روانشناسی**، سیاسی، علی‌اکبر (۱۳۷۱) چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۳۳- **هنر داستان‌نویسی**، یونسی، ابراهیم (۱۳۸۴) چاپ هشتم، تهران، انتشارات نگاه.